



در طول تاریخ اسلام، تقریباً از همان قرن نخست، به نام کسانی برخورد می‌کنیم که با گذاردن نام «مهدی موعود» بر خود، و با چسباندن این عنوان از سوی دیگران به آنها، داعیه‌های بزرگی داشتند، یا برای آنها قائل بودند؛ گرچه هیچ کدام از این مدعیان نه تنها توفیق اصلاح جهان را نیافتند و دنیای پر از ظلم و جور را، از عدالت و داد پر نکردند؛ حتی در محیط کوچک خود نیز مبدأ يك حرکت مختصر اصلاحی نبودند.

شاید نخستین کسی که این نام را بر او گذاشتند - هر چند راضی به این کار نبود - محمد حنفیه فرزند علی - علیه السلام - البته از مادری غیر از فاطمه - علیها السلام - بود که گروه «کیسانیه» اعتقاد داشتند؛ او مهدی موعود است و پس از مرگ او، سر و صدا بلند کردند که او هرگز نمرده است؛ بلکه در کوه (رضوی)[1] در میان دو شیر قرار گرفته که حافظ و نگهبان اویند!

در حالی که می‌دانیم «محمد حنفیه» در سال 80 یا 81 هجری وفات کرد و در بقیع (گورستان معروف مدینه) به خاک سپرده شده، و خوشبختانه امروز دیگر سر و صدایی از این گروه به گوش نمی‌رسد.

سپس خلفای جبار عباسی برای رسیدن به مقام خلافت و استفاده از عقاید پاک مذهبی گروهی از مردم ساده دل برای نیل به این هدف، با توجه به آمادگی ذهنی مردم مسلمان درباره‌ی مهدی موعود، با همین عنوان قدم به میدان گذاردند و خود را مهدی معرفی کردند.

ولی گذشت زمان نشان داد که نه تنها مهدی نبودند، بلکه از ستمکارانی بودند که باید به دست مهدی و با شمشیر او نابود شوند!

این امر همچنان ادامه یافت و هر از چندی، کسی مدعی مهدویت شد و گروهی را گرد خود جمع کرد و به گمراه ساختن آنها پرداخت؛ اما این مهدی‌های موسمی و فصلی، هیچکدام دیری نپاییدند که نقشه‌هایشان نقش بر آب شد! زیرا دعوی مهدویت به همان اندازه که برای جلب موقت گروهی از عوام دل‌انگیز و رؤیایی است، خطرناک و دور از مصلحت سودجویان است، چون مهدی باید جهان را پر از عدالت کند، و این چیزی است که زود مدعیان دروغین را رسوا می‌کند. در میان این مدعیان دروغین همه گونه افراد بودند.

در بعضی نشانه‌های بیماری روانی و سبک مغزی و حداقل ساده لوحی دیده شده، در حالی که بعضی جاه طلب و دنیا پرست بودند و به خاطر اشباع همین روحیه، بدون مطالعه‌ی عواقب کار، این دعوی را عنوان کردند.

بعضی دیگر، آلت دست دشمنان شناخته شده‌ی اسلام بودند که از وجودشان برای انحراف فکر مسلمانان از مسائل حیاتی که با آن روبه رو بودند؛ و یا برای ایجاد تفرقه و نفاق و تضعیف قدرت مذهبی مخصوصاً قدرت روحانیون که همواره مزاحم سرسخت آنها بودند، استفاده می‌شد.

خلاصه، این بازی ادعای مهدویت همچنان ادامه یافت تا این اواخر که «سید محمد علی باب» را به روی صحنه آوردند. گرچه او در آغاز جرأت چنین ادعائی را نداشت بلکه طبق اسناد زنده و گواهی سخنان خودش که امروز در نوشته‌ها موجود است، مدعی مهدویت نبود، بلکه به همین مقدار قانع بود که او را «باب» و «نائب خاص مهدی» بدانند.

ولی با گذشت زمان و جمع شدن عده‌ای اطراف او، و تحریک آنها که در پشت صحنه سرنخ این برنامه را در دست داشتند، ادعای خود را به قائمیت (مهدویت) تغییر داد.[2]

قرائن و اسنادی که از تاریخ زندگی او و پیروانش جمع آوری شده - و چه خوب جمع آوری کرده‌اند - نشان می‌دهد که دعوی او از هر سه امر سرچشمه می‌گرفت؛ یعنی، هم از ناحیه‌ی عمال دولت‌های استعماری - همچون «روسیه تزاری» در آغاز، و «انگلستان» و «آمریکای میراث خوار استعمار» به دنبال - رسماً «تحریک» و «تقویت» و «حمایت» می‌شد؛ و هم جاه‌طلبی خاصی که بر وجود او مستولی بود او را آرام نمی‌گذاشت؛ و هم خالی از يك نوع ناراحتی روانی نبود.[3]

البته این رشته سر دراز پیدا کرد، و جانشینان، او را عملاً عقب زده و به يك شخصیت درجه‌ی دو که مقدمه‌ی ظهور! ایشان بوده تبدیل کردند و خود داعیه‌های بیشتری در سر پروراندند.

اما تشعب فرقه‌های آنها از يك سو[4]؛ و انتشار اسناد زنده‌ای دائر بر ارتباط مستقیم با دولت‌های استعماری از سوی دیگر[5]؛ و از همه مهمتر اشباع کند، در دعوت آنها، از سوی سوم؛ و روشنگری‌هایی که از ناحیه‌ی گروهی از مسلمانان بیدار برای معرفی این «حزب سیاسی استعماری» شد از سوی چهارم؛ خیلی زود وضع آنها را روشن ساخت.

البته هدف ما در این بحث این نیست که پیرامون نقاط ضعف آنها بحث کنیم؛ که این موضع در خور کتاب جداگانه‌ای است و خوشبختانه کتاب‌های زیادی در این زمینه نوشته شده که بعضی از نظر محتوا کاملاً جالب است.[6] هدف ما در اینجا تنها بیان دو موضوع است:

1- بعضی می‌گویند:

می‌دانیم از اعتقاد به ظهور مهدی سوء استفاده فراوانی شده و می‌شود آیا بهتر نیست اصل این موضوع را مسکوت بگذاریم تا

این همه سوء استفاده چی‌ها آن را دستاویز خود نسازند؛ اصولاً چرا ما چیزی را بپذیریم که این اندازه ممکن است از آن تعبیر نامطلوب شود؟

2- سؤال دیگری که تقریباً نقطه‌ی مقابل سؤال اول است این است که آیا راستی می‌توان باور کرد که تمام مدعیان مهدویت، دروغین بوند؛ هیچ احتمال نمی‌دهید که در میان این مدعیان واقعیتی وجود داشته است و همه فرصت طلب و سوء استفاده‌چی و یا تحریک شده‌ی استعمار نبوده‌اند؟

در این بحث تنها هدف ما پاسخ گفتن به دو سؤال بالا و تجزیه و تحلیل آنهاست.

در مورد سؤال نخست، باید اولاً این سؤال را مطرح کرد که: کدام واقعیت پر ارزش‌تر را در دنیا سراغ داریم که مورد سوء استفاده از طرف گروهی نابکار واقع نشده است؟

مگر تاریخ این همه مدعیان دروغین نبوت و پیامبری را به ما نشان نمی‌دهد که حتی در عصر اتم و فضا نیز دست بردار نیستند و زمزمه‌ی ادعای آنها را در گوشه و کنار می‌شنویم.

پس چه خوب است که اصلاً دعوت پیامبران را به دست فراموشی بسپاریم و همچون «براهمه» اصل نبوت را انکار کنیم تا گرفتار سوء استفاده چی‌ها نشویم!

آیا به عقیده‌ی شما این سخن منطقی است!

در زندگی روزمره تاکنون چقدر افراد را شنیده‌ایم که از عنوان پزشک و مهندس و دکتر، یا عناوین دیگر قلابی، برای پر کردن جیب خود، یا اغراض دیگر، سوء استفاده کرده‌اند و شاید گاهی سالها، بدون این که ردّ پایی از خود بگذارند، همین راه را پیموده و به این عنوان قلابی معروف بوده‌اند.

آیا می‌توان گفت حالا که عنوان «طیب» مورد بهره‌برداری نامشروع گروهی قرار گرفته باید بکلی منکر وجود طیب و دکتر شویم!

این گونه سخن گرچه بسیار دور از منطق به نظر می‌رسد اما متأسفانه در میان نوشته‌های بعضی از منکران اصل ظهور مهدی به چشم می‌خورد.

به هر حال، این يك قاعده‌ی کلی است که همیشه هر دروغی خود را در لباس راست قرار می‌دهد و از اعتبار آن برای پوشاندن بی‌اعتباری خود استفاده می‌کند که «این دروغ از راست می‌گیرد فروغ!»

هیچ خائن و نادرست و دزد و دروغگو، در چهره‌ی اصلی خود ظاهر نمی‌شود؛ بلکه با استفاده از آبرو و حیثیت و «امانت و پاکی و درستی» و تظاهر به آنها به هدف‌های نامشروع خود می‌رسند.

آیا این دلیل بی‌اعتباری بودن این مفاهیم عالی انسانی است! ثانیاً، آیا اعتقاد به ظهور مهدی يك واقعیت است که مورد سوء استفاده قرار گرفته یا يك امر تخیلی است؟

اگر واقعیت آن را پذیرفته‌ایم - چنانکه باید هم بپذیریم زیرا دلایل فراوانی بر آن در دست داریم - با سوء استفاده‌ی این و آن نمی‌توان کنارش گذارد، و اگر (فرضاً) واقعیتی نداشته باشد، باید آن را کنار گذارد، خواه از این عنوان استفاده‌ی نامناسب شده باشد یا نه!

به هر حال، طرز بهره‌گیری درست یا نادرست از يك موضوع نمی‌تواند وسیله‌ی قضاوت درباره‌ی آن موضوع باشد.

آیا اگر روزی «انرژی اتمی» به وسیله‌ی جنگ افروزان سنگدل دنیا مورد سوء استفاده قرار گیرد و در يك حمله‌ی اتمی به شهر «هیروشیما» 300 هزار نفر کشته و 300 هزار مجروح که پس از گذشتن 30 سال هنوز زخم‌های هولناک بعضی درمان نیافته، به جای بماند، دلیل این می‌شود که بکلی از این انرژی عظیم چشم‌پوشیم یا اصلاً وجود آن را انکار کنیم؟ چرا که امپریالیست‌های بی‌رحم از آن سوء استفاده کرده‌اند؛ یا ضمن قبول این واقعیت بکوشیم در مسیر صحیح و به نفع جامعه‌ی انسانی مورد بهره‌برداری قرار گیرد؟

از این سؤال و پاسخ که بگذریم نوبت به سؤال دوم می‌رسد که از جهتی مهمتر است که آیا همه‌ی این مدعیان مهدویت، دروغگو بودند و واقعیتی در ادعای هیچ يك وجود نداشته است، یا نه؟

به عقیده‌ی ما رسیدن به پاسخ این سؤال با در دست داشتن نشانه‌ها و بازتاب‌ها و نتایج این ظهور بزرگ، بسیار آسان است. در بحث‌های گذشته بقدر کافی این حقیقت را دانستیم که «مهدی» يك رسالت جهانی دارد، و برای تحقق بخشیدن به این رسالت از تمام امکانات خداداد و وسایل موجود یا وسایلی که خود به وجود می‌آورد استفاده می‌کند.

رسالت اصلی او برچیدن هر گونه ظلم و ستم از محیط زندگی انسان‌ها، و ریختن طرح نوینی برای يك حکومت جهانی بر اساس عدل و داد و مبارزه با انواع تبعیض‌ها و استعمار و استثمار و زورگویی گردنکشان است.

او جهشی به افکار می‌دهد.

او پیشرفت چشمگیری به علوم و دانش‌ها و صنایع می‌بخشد. [1]. «رضوی» بر وزن «رعنا» کوهی در نزدیکی مدینه است؛ علت ذکر نام این کوه را در دعای ندبه، در کتاب «پاسخ به پرسش‌های مذهبی» ذکر کرده‌ایم.

[2]. در کتاب «ظهور الحق» که مورد قبول این فرقه است (در صفحه 173) می‌خوانیم که «باب» در اواسط سال 1265 در زندان ماکو طی نامه‌ای به ملا عبدالخالق نوشت «انا القائم الحق الّذی انتم بظهوره توعدون» و ملا عبدالخالق پس از این جریان از ادعای او سخت ناراحت شد.

[3]. دلیل بر ناراحتی روانی او علاوه بر محتویات کتاب‌های او و الفاظ و عباراتی که کاملاً شبیه الفاظ يك بیمار روانی است، این که در کتاب «کشف الغطاء» از «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» که از سران آنهاست می‌توانیم که مجتهدین تبریز پس از بازجویی از

«باب» در آن مجلس معروف گفتند: «سخنان تو خون تو را برای ما مباح می‌کند اما علت این که دستور اعدام تو را نمی‌دهیم احتمال خبط دماغ تو است.»

[4] . تاکنون تعداد فرق آنها متجاوز از بیست فرقه شده است.

[5] . به کتاب‌های «کیناز دالگورکی» و «پرنس دالگورکی» و کتاب «بی‌بھائی باب و بھا» مراجعه شود.

[6] . به کتاب‌های «بھایی چه می‌گوید» و «محاكمه و بررسی» و «گفتار خوش یارقلی» و «هدیه النملہ» و «پرنس دالگورکی» مراجعه فرمائید.

آیت‌الله مکارم شیرازی - حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)، ص 329